

کیکاوس و کویه اوشنس

دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور *

کیکاوس

نام او در ود/ها کویه اوشنس¹، در سنسکریت کائویه اوشنس² در اوستا؛ آبانیشت، بندهای 46-54؛ بهرام‌یشت، بند 39 و در آفرین پیامبر زرتشت، بند 2 کوی اوسن³؛ و در فروردین یشت (بند 132) و زامیاد یشت (بند 71) کوی اوسدن⁴؛ و در پهلوی کایوس⁵، کِیوس⁶ است. او دومین شهریار کیانی است. نام او در اصل کاوس است و «کی» در کیکاوس حشو است، چون در نام او تکرار شده است. در شاهنامه، او فرزند کیقباد است، اما در بُندهش (ص 150) آمده که «از قباد، کی اپیوه زاده شد. (از کی اپیوه) کی آرش، کی بیارش و کی پسین و کی کاوس زاده شدند. در برخی نوشته‌های کهن پارسی، از جمله در مجمل‌التواریخ (ص 29) به درستی آمده که او پسر کی افره (=کی اپیوه) پسر کیقباد

*. استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شهید بهشتی.

1. Kavya-ušanas

3. Kavi.usan

5. Kāyōs

2. Káuya-ušanas

4. Kavi.usaōan

6. Kayos

خوانده شده؛ و در تاریخ طبری (ص 504)، کیکاوس پسر کیبیه پسر کیقباد خوانده شده که با کی اپیوه همخوانی دارد. همچنین کینیۀ مندرج در *اخبار الطوال* (دینوری، ص 27) و *آثارالباقیه* (ابوریحان بیرونی، ص 149) تصحیف کیبیه یا همان کی اپیوه، پدر کاوس، است (میرعابدینی و صدیقیان، ج 2، ص 30-31). بارتلمه ذیل مدخل *usan-*، این واژه را صفتی مشتق از **usan* دانسته که در متون اوستایی نیامده، اما دقیقاً با اوتشه⁷ سنسکریت به معنای «چشمه» مربوط می‌شود و بدین‌گونه اوسذن⁸ صفتی برگرفته از **u(t)sa.dā* که با *usta.dhi* سنسکریت قابل مقایسه و در هر دو صورت به معنای «پُرچشمه» است. اما اشیگل و یوستی آن را از ریشه *vaś* به معنای «آرزو کردن و اراده کردن» گرفته‌اند و کاوس را «شهریار صاحب اراده» معنی کرده‌اند (پورداد، ج 2، ص 235-236).

اشیگل در 1887م به شخصیت اسطوره‌ای کویه اوشنس در هند پرداخته، و پی برده که او نه خداست و نه پهلوان، بلکه گونه‌ای قدیس توانمند و خردمند است. او آورده است که نام کویه اوشنس چنان همانند کوی اوسن نوشته‌های ایرانی است که آشکارا نشان از پیوند میان این دو شخصیت دارد. وی نشانه‌ای این پیوند را در پرواز آسمانی کوی اوسن و سفر آسمانی داماد کوی اوشنس دانسته و البته با وسواس بدین همسانی نگریسته است (دومزیل، ص 36-37). بارتلمه نیز نتوانسته به پیوند میان این دو شخصیت هندی و ایرانی پی ببرد. در 1897م ریشار پیشل⁹ پیوند میان کویه اوشنس و اسطوره کوتسه¹⁰ (برگزیده و محبوب ایندرا و نام رشی پسر آرجونا) را بر رسیده، اما به کوی اوسن ایرانی اشاره‌ای نکرده است. کریستن سن (ص 111 به بعد) در 1931م آگاهی‌های پیرامون کوی اوسن یا کاوس در نوشته‌های زرتشتی و اسلامی گرد آورده، اما به همتای هندی‌اش اشاره‌ای نکرده است. در 1939م لومل به همسانی ناقص نام اوشنس هندی و اوسن (اوسذن) ایرانی پی برده است. او بر تفاوت معنایی کوی ودایی که نوعی قدیس بوده و کوی اوستایی که نوعی شهریار این جهانی بوده، تاکید ورزیده و شخصیت و کارهای شگرف آنها را در هر دو سو بررسی کرده و به این نتیجه رسیده که «اگر چنین شخصیت افسانه‌ای هند و ایرانی بوده که نام و سرشت وی با واژه و مفهوم کوی ارتباط تنگاتنگی

7. Utša
9. Richard Pischel

8. Usaðan
10. Kutsa

داشته باشد، این شخصیت حماسی در میان این دو قوم هندی و ایرانی بایست دستخوش تحولات مختلفی شده باشد؛ در میان هندیان به صورت برهمن و در میان ایرانیان به صورت شهریار پدیدار شده است» (دومزیل، ص 44). در ریگ‌ودا، در ستایش یمه آمده: «متالی (گردونه‌ران ایندرا) و کویه‌ها (طبقه‌ای از ارواح نیاکان یا مردگان که ارواح نژاد قدیمی و مقدس بوده‌اند) کامیاب می‌شوند (جلالی نائینی، ص 195). در دو متن دیگر ریگ‌ودا (17-23-82؛ 5-83-1) به نقش مهم اوشنس در بنیان نهادن نخستین قربانی اشاره شده است. او همانند هوتر¹¹ دیناور، سرودخوانان، آتش نشاند و گاوان را گرد آورده است. بنا به ریگ‌ودا، کویه اوشنس با ایزدان روابط خوبی دارد، اما دیناور آنها نیست و در میان آنها زندگی نمی‌کند. ایندرا به دیدار او می‌آید تا برای کاری شگرف آماده گردند. او به ایندرا، ایزد آسمان و جنگ در اساطیر هندی، نزدیک و همنشین او بوده و در برخی پهلوانی‌ها با او شرکت دارد. حتی گریزی که ایندرا با آن ورتره¹² را می‌کشد، به دست اوشنس ساخته شده است. می‌توان گمان برد که کوی اوسن اوستایی با کوی اوشنس سرچشمه‌ای هندوایرانی داشته‌اند:

محتماً در مرحلهٔ هندوایرانی، کویهٔ اوشنس یا کیکاوس یک پهلوان - روحانی و در عصر اوستایی و پهلوی، یک شاه - روحانی ستوده و متقی به شمار می‌آمده است؛ ولی در ادبیات فارسی و برخی روایات پهلوی، شخصیت او دگرگون گشته و به‌ویژه در شاهنامه، به شاهی خودکامه، بی‌تدبیر و بی‌خرد مبدل شده است (بهار، ج 2، ص 119).

بنا بر اسطوره‌های ودایی، اوشنس در حاشیهٔ ایزدان و دیوان است و گونهٔ سومی از آفریده‌های نیرومند و معنوی است. او در عین اینکه در خدمت دیوان است، با خدایان نیز پیوند دارد. به گمان دومزیل (ص 76)، اگر او چنین مستقل نبود، آیا استقلال او مایهٔ پیمان‌شکنی‌اش با دیوان و خدایان نمی‌شد؟ به هر روی، کیکاوس بیش از آنکه شخصیتی تاریخی وابسته به سلسله‌ای از شهریاران ایران شرقی باشد، تنها یک شخصیت اسطوره‌ای هند و ایرانی است که هم در ریگ‌ودا و هم در اوستا و هم در حماسهٔ مهابهاراتا از او آگاهی‌هایی مانده است (سرکراتی، ص 85). چنانکه به گمان اشپیگل، کویه

11. Hotr

12. Vrtra

اوشنس در *مهابهاراتا* و *رامایانا* آموزگار اسطوره‌هاست (بدین معنا که دیوان دشمن خدایان‌اند) و نیز به سبب بهره‌مندی از دانش جادو، همکار دیوان در ستیز با خدایان است. این نکته با آنچه در *شاهنامه* (فردوسی، ج 2، ص 95، بیت‌های 359 به بعد) و در یشت پنجم (آبان یشت، بند 45) آمده که کیکاوس نه تنها بر دیوان چیرگی می‌یابد، بلکه در بنای کاخی شگرف آنها را به کار می‌گیرد و بعد فریب آنان را می‌خورد، قابل مقایسه است.

کوی اوسن در اوستا:

کوی اوسن در چند جای *اوستا* آمده است؛ از جمله در یشت پنجم (آبان یشت، بندهای 44-47) چنین می‌خوانیم:

از برای او کیکاوس توانا در بالای کوه «رزیغیه» صد اسب، هزار گاو و ده‌هزار
گوسفند قربانی کرد و از او درخواست این کامیابی را به من ده ای نیک، ای
تواناترین، ای اردویسور ناهید که من بر همه ممالک بزرگ‌ترین شهریار گردم،
به دیوها و مردمان، به جادوان و پری‌ها و به کاوی‌ها و کریان‌های ستمکار
(دست یابم)؛ او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید کسی که همیشه خواستاری را
که زور (زور) نثار کند و از ره راستین فدیه آورد، کامروا می‌سازد.

در یشت سیزدهم (فروردین یشت، بند 132) آمده:

فروهر پاکدین کیقباد را می‌ستاییم؛ فروهر پاکدین کی‌اپیوه را می‌ستاییم؛
فروهر پاکدین کیکاوس را می‌ستاییم؛ فروهر پاکدین کی‌آرش را می‌ستاییم؛
فروهر پاکدین کی‌پشین را می‌ستاییم؛ فروهر پاکدین کی‌ویارش را می‌ستاییم؛
فروهر پاکدین کی‌سیاوش را می‌ستاییم؛ فروهر پاکدین کی‌خسرو را می‌ستاییم.

در یشت چهاردهم (بهرام یشت، بند 39) چنین آمده:

پیروزی که امرا مشتاق آن‌اند، امرا زادگان مشتاق آن‌اند، ناموران مشتاق آن‌اند،
که کیکاوس مشتاق آن بود که (نیروی) اسبی در بردارد که (نیروی) شتر
سرمستی در بردارد که (نیروی) آب قابل کشتی‌رانی در بردارد.

همچنین در یشت نوزدهم (زامیادیش، بند 71) آمده:

فره کیانی... که به کیقباد پیوست و به کی‌اپیوه و به کیکاوس و به کیارش و
به کی‌پشین و به کی‌بیارش و به کی‌سیاوش تعلق داشت.

از نوشته‌های اوستایی چنین برمی‌آید که کوی اوسن یکی از شهریاران نیرومند

کیانی و دارنده فره ایزدی بوده است، او برای آناهیتا احتمالا در کوه البرز قربانی کرده است. چنانکه پیشتر گفتیم اوشنس هندی نیز بنیانگذار آیین قربانی بوده است. کوی اوسن بر دیوها و مردمان، پری‌ها و کوی‌ها و کرپن‌ها چیره شد. به گمان کریستن‌سن (ج 1، ص 14):

کوی‌ها که نام آنها پیوسته با لقب کی (کوی) یعنی عنوان شاه در ایران شرقی همراه می‌آید، شخصیت‌هایی هستند که افسانه‌های حماسی را برای نخستین بار رنگ تاریخی می‌دهند و چنین می‌نمایند که کوی‌ها پس از مهاجرت آریاها، قدیم‌ترین نظام شاهی را در خاور ایران بنیان نهاده‌اند.

یکی از این کوی‌ها با لقب اوسدن، همه سرزمین‌های آریایی را زیر یک پرچم گردآورد و درباره‌اش همان می‌توان گفت:

در یشت دهم (بندهای 13-14) به طرز شاعرانه‌ای درباره ایزد مهر بازگو شده است که او سرتاسر میهن آریایی را می‌نگرد، آنجا که آب‌های پهناور امواج خود را به سوی ایشکته و پوروتیه، به سوی مرو و هرات و سغد و خوارزم می‌غلطانند (سرکاراتی، ص 76).

در سراسر *اوستا* از هشت کوی نام برده می‌شود که مردانی پارسا بوده‌اند. افزون بر این، دو تن دیگر نیز نام کوی دارند که یکی (کی گشتاسپ) پشتیبان زرتشت بوده است. برای لقب کوی، دو معنا قایل شده‌اند: 1. در *گاهان* کوی به گروهی از رهبران دینی گفته می‌شود که زرتشت آنان را، در کنار گروه کرپن‌ها، نکوهش می‌کند، چون با اصلاحات دینی او سر ستیز دارند؛ 2. در دوره پسین به سبب گرایش کی‌گشتاسپ به دین زرتشت، نوشته‌های زرتشتی از دودمان کوی به نیکی یاد می‌کنند. گرشیچ (p.185) می‌گوید:

کوی‌های گاهانی که با کرپن‌ها و اوسیچ‌ها در یک ردیف خوانده شده‌اند، برابرنهادهای کویه‌های ودایی‌اند و سرایندگان یشت‌ها همین‌ها هستند که ایزدان کهن را ستوده‌اند و احتمالا کارکرد دینی داشته‌اند. زرتشت به این سبب آنها را نکوهیده که آنان همچنان آیین‌های کهن هندوایرانی را اجرا می‌کرده‌اند.

آشکار است که این دو شخصیت کهن در دوره‌ای تحول یافته‌اند. کویه اوشنس به طور گسترده همچنان در کسوت برهمنی می‌ماند و کوی اوسن ایرانی کرده‌های نآیین و غیردینی از او سر می‌زند (دومزیل، ص 78).

با این حال، در فروردین یشت (بند 121) از اوسدن (لقب کاوس) به عنوان یک پارسا یاد می‌شود: «... فروهر پاکدین اوسدن پسر مزدیسن را می‌ستاییم».
کاوس در /وستا با صفت‌های چالاک، چابک¹³ و پُر وَرَج (پُر اعجاز) وصف گردیده (یشت 5، بند 5؛ آفرین پیامبر زرتشت، بند 2)، و فروهر او چنانکه در بالا دیدیم ستوده شده است. او از ایزد بهرام خواستار پیروزی است، پیروزی‌ای که همه فرمانروایان آرزومند آن‌اند (یشت 14، بند 39).
در /ئوگمَدئچا¹⁴ (بند 6)، یکی از متن‌های متأخر /وستا به پرواز کاوس بر فراز آسمان اشاره شده است:

کسی که از چنگال مرگ رهایی نیابد، نه کسی که مانند کیکاوس به گردش آسمان پرداخت و نه کسی که مانند افراسیاب تورانی، خود را در تک‌زمین پنهان نمود و در آنجا کاخ آهنین به بلندی هزار قد آدمی با صد ستون ساخت (نک: میرفخرایی، ص 525).

در بهرام یشت (بندهای 35 و 36) آمده:

آنگاه اهورامزدا گفت پری از مرغ وارغن بزرگ شهر بجوی، این پر را به تن خود بمال، با این پر (ساحری) دشمن را باطل نما؛ کسی که استخوانی از این دلیر یا پری از این مرغ دلیر با خود دارد، هیچ مرد توانایی او را نتوانست کشت و نه او را از جای به در تواند برد، آن بسیار احترام، بسیار فر نصیب آن کس سازد، آن او را پناه بخشد، آن پر مرغکان مرغ.

از اینجا درمی‌یابیم که مرغ وارغن یا نوعی شاهین، یکی از تجلیات ایزد بهرام است و نیرویی شگرف دارد. ایزد بهرام به نیرومندی کوی اوسن (کاوس) و ثرئثونه (فریدون)، کشنده اژی‌دهاکه (ضحاک) است (دومزیل، ص 33-34).

کایوس / گویس در متون پهلوی

در بندهش، کی‌کایوس فرزند کی‌اپیوه و نوه قباد معرفی شده (بندهش، ص 150) و: از زمان پیدایی او تا رفتن به آسمان، هفتادوپنج سال و پس از آن، هفتاد و پنج سال، روی هم یکصد و پنجاه سال... [شاهی کرد] (همان، ص 155).

در شاهنامه این مدت به صد و بیست سال کاهش می‌یابد (فردوسی، ج 2، ص 3). همچنین در بندهش آمده که فره کیانی با هوشنگ، جم، کاوس و دیگر شاهان آفریده شده و با کیان (کوی‌ها) پیوند دارد (ص 162)؛ اما فره از کاوس دور شد:

اندر شاهی کاوس، در همان هزاره، دیوان ستیزه‌گر شدند و اوشنر به کشتن رسید و اندیشه [کاوس] را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فرو افتاد. فره از او دور شد؛ پس به اسب و مرد جهان ویران کردند [تا] او را به بوم هاماوران، به فریب، با پیدایان (= اعیان) کیان در بند کردند، یکی که او را زینگاو خوانند، که زهر به چشم داشت، از تازیان به شاهی ایران‌شهر آمد، به هر که به بد چشمی نگریست، کشته شد. ایرانیان افراسیاب را به خواهش خواستند تا آمد و آن زینگاو را کشت و [خود] شاهی ایران‌شهر کرد. بس مردم از ایران‌شهر بُرد و به ترکستان نشاست. ایران‌شهر را ویران کرد و بیاشفت تا رستم از سیستان [سپاه] آراست و هاماورانیان را گرفت، کاوس و دیگر ایرانیان را از بند گشود (بندهش، ص 212-213).

بنا بر نوشته دینکرد، در سوتگرنسک اوستایی درباره کاوس سخن رفته که چکیده آن چنین است:

درباره شاهی کردن کاوس به چیرگی بر هفت بوم، بر دیوان و مردمان و رواج فرمانش تیزتر از حرکت دست [بودن] و ساختنش هفت خانه بر میانه البرز؛ یکی زرین، دو سیمین و دو پولادین، دو از آبگینه؛ و بس دیو و مزن را از تباه کردن جهان بازداشتن و به کار خویش بستن... و کاوس از فریبکاری خشم و دیگر دیوان همکار وی، بدان از کار انداختن [خویش]، نیز به پرواز برای پیکار [با] یزدان ایستادن و بازنگشتن و آن سوی البرز با بس دیو و دروند مردم تا پُر تاریکی فراز تاختن... و سپاه کاوس از آن بلند [آسمان] بر زمین افتادن و کاوس به دریای فراخکرد پرواز کردن... (بهار، ج 1، ص 193).

همچنین در کتاب نهم دینکرد، (فصل 21، بندهای 4-12) آمده که کیکاوس بر هفت کشور پادشاهی می‌کرد و دیوها و مردمان را سریع فرمانبردار خود نمود؛ او برفراز کوه البرز هفت کاخ برپا نمود، زرین و سیمین و پولادین و بلورین و دیوان مازندران را از ویران نمودن گیتی باز داشت و آنها را به بند نمود و پرستار خود کرد و از جادو و اکسیر جوانی بهره‌مند بود، به طوری که هر که از کاخ او می‌گذشت، حتی بیمار یا در

بستر مرگ، نیروی جوانی به او بخشیده می‌شد و به پانزده سالگی برمی‌گشت. آنگاه دیوان خواستند کاوس را بکشند و دیو خشم نزد او آمد و شهریاری کاوس را در هفت کشور در چشم او خوار نمود و او را به فرمانروایی آسمان و بارگاه امشاسپندان بفریفت و او را وسوسه کرد. پس کیکاوس مغرور شد و با ایزدان آسمان ستیزه کرد، اما با گروه دیوان به تاریکی بی‌کران پرتاب شد و باز از نبرد خود با ایزدان دست نشست، پس خداوند فره ایزدی را از او ستاند و سپاه کاوس از اوج آسمان به زمین فروافتاد و خود به دریای فراخکرد افتاد. در زند بهمن یسن نیز به همدستی کاوس با دیوان برای نبرد با امشاسپندان اشاره شده است (ج 2، ص 12). همچنین در دینکرد هفتم آمده که کاوس از برادران دیگر به سال بزرگ‌تر بود و این قول با ترتیب اسم چهار برادر در یشت‌ها سازگار است. بنا به دینکرد هشتم (فصل 13، بند 13)، کاوس بر هفت کشور پادشاهی یافت، درحالی که پدر بزرگش کی‌قباد تنها شهریار ایران زمین خوانده شد (کریستن‌سن، ص 111).

در *روایت پهلوی*، کاوس با صفت پُر وَرَج نامیده شده است و پادشاهی دارای فره است، اما فره کیانی به پیکر آهوویی از پیش او می‌گریزد (ج 2، ص 57). در *مینوی خرد*، کاوس در کنار جمشید و فریدون، بی‌مرگ آفریده شده است و از ایزدان نیرو و قدرت یافت (ص 23، 74).

در *گزیده‌های زادسپرم* آمده که تورانیان و ایرانیان بر سر مرز ایران و توران جنگ داشتند. هرمزد برای صلح آنان گاوی بزرگ در بیشه‌ای آفرید که نشانهٔ مرز آنها باشد. کاوس به سبب پُرکامگی خواست بخش دیگری از تورانیان را بگیرد، اما گاو مانع بود. پس سریت¹⁵، یکی از شاهزادگان و پهلوانان، را خواست که آن گاو را بکشد. گاو به سخن درآمد که اگر مرا بکشی، کشته خواهی شد. سریت دوباره پیش کاوس آمد و او گفت که پیش پریان برو و او رفت. پریان او را به کشتن ترغیب کردند و او گاو را کشت و خود به دست پریان سگ پیکر کشته شد (ص 19-20؛ بهار، ج 1، ص 243-244).

اما به روایت دینکرد، گناه کشتن و تباه شدن گاو بر گردن تورانیان بود. زیرا داوری و فرمانروایی گاو همیشه در برابر آرزوی آنها بود. پس آنان با جادو، روان کاوس را تباه

کردند و او را به کشتن گاو ترغیب نمودند. کاوس به پهلوانی به نام سریت که کوچک‌تر از شش برادر خود بود، فرمان داد تا گاو را بکشد. گاو به او هشدار داده بود که اگر چنین کنی، دچار سرزنش وجدان خواهی شد و زرتشت و آیندگان از تو به بدی یاد خواهند کرد. سریت پیش کاوس آمد و سخنان گاو را باز گفت. اما چون کاوس از روی بی‌خردی در کشتن گاو پای فشرد، سریت پذیرفت و گاو را کشت و از کرده خود پشیمان شد و از کاوس خواست او را بکشد و به او گفت که اگر چنین نکند، او خود پادشاه را خواهد کشت. پس کاوس به او فرمان داد تا به جنگلی رَوَد و گفت که در آنجا به دست جادویی که به شکل ماده سگی درمی‌آید، کشته خواهد شد. سریت به آنجا رفت، چون سگ را دید به او تاخت، ناگهان آن سگ ماده به دو سگ تبدیل شد و با هر ضربه‌ای که او بر سگ‌ها می‌زد، شمار سگ‌ها دو چندان می‌شد تا آنکه شماره آنها به هزار رسید و سرانجام، سگ‌ها سریت را کشتند (کریستن‌سن، ص 115-117؛ یاحقی، ص 657).

به گمان خالقی‌مطلق (ص 252)، همانندی میان روایت هفت کاخ کیکاوس در دینکرد، بندهش، *روایات پهلوی* و *شاهنامه* و شهر کیکاوس مندرج در *تاریخ طبری* از یک سو، و شهر هفت باروی اکباتان در گزارش هرودوت انکارناپذیر است. و به این بخش از *تاریخ هرودوت* (کتاب یکم، بخش 98) استناد می‌کند:

دیوکه (دیاکو) یک شهر بزرگ و استوار ساخت که اکنون اکباتانه... است. دورتادور شهر دارای چند حلقه باروی تودرتو بود. این باروها را به گونه‌ای ساخته بودند که همیشه باروی درونی یک کنگره از باروی بیرونی بالاتر بود... در جمع هفت حلقه بارو بود... کنگره بیرونی‌ترین بارو به رنگ سفید بود. کنگره دومین بارو به رنگ سیاه، کنگره سومین ارغوانی، چهارمین آبی و پنجمین زرد تیره... ولی کنگره ششمین بارو را آب نقره و کنگره هفتمین بارو را آب طلا داده بودند.

کیکاوس در شاهنامه

کاوس در *شاهنامه* شاه ایران و پسر کیقباد معرفی شده که در آغاز شاهی به مازندران لشکر می‌کشید، دیو سپید او را اسیر و نابینا می‌کند و رستم او را می‌رهاند. آنگاه به هاماوران می‌تازد و سودابه را به زنی می‌گیرد. به تحریک ابلیس به آسمان می‌رود و سقوط می‌کند.

فرّه از او می‌گریزد. پس از واگذاری تاج و تخت به کیخسرو، به نیایش می‌نشیند و 120 سال از عمر او می‌گذرد. به جز سیاوش، ریونیز و فریبرز نیز فرزندان او هستند (عادل، ص 377-388). کیکاوس شاهنامه شهزاده‌ای نازپرورد دربار پدر که بر خلاف پدر خودساخته‌ای چون کیقباد، تا چشم گشوده گنج و کاخ مجلل و همه گونه لوازم شاهوار به خود دیده است. پس نتیجه طبیعی این تربیت این است که: به گیتی ندانست کس را همال، جنبه‌های کُمیک را از همان آغاز بروز می‌دهد. او نه چون شاهان ستوده، با سروش بلکه با دیو بگو مگو دارد (حمیدیان، ص 257). چون دیوی به گونه غلامی سخنگو می‌آید و به او می‌گوید تو با داشتن این فرّ زیبا، شایسته‌ای بر چرخ گردان جای گیری (فردوسی، ج 2، ص 152).

کاوس در مازندران

دیوی رامشگر به پرده‌دار بارگاه روی می‌آورد:

چو رامشگری دیو، زی پرده‌دار بیامد که خواهد بر شاه بار
(همو، ج 2، ص 4، ب 18).
او نزد شاه از مازندران سخن گفت و با مازندرانی سرود، دل شاه را ربود. کاوس چون سخن رامشگر را شنید، بر آن شد که به مازندران لشکر بکشد و به نیاکان خود اندیشید و غره گشت:

من از جم و ضحاک و از کیقباد فزونم به بخت و فزونم به داد
(همو، ج 2، ص 5، ب 39).
بزرگان چون شنیدند، هراسیدند و با آن سازگار نبودند؛

کسی راست پاسخ نیارست کرد نهانی بُدیشان غم و باد سرد
(همو، ج 2، ص 5، ب 43).
اما همه گفتند که ما «جز به فرمان تو نسپریم» آنگاه پیک دنبال زال فرستادند تا از او تدبیر جویند. زال چو بشنید نگران شد و سوی کاوس روانه گشت و با پهلوان نزد شاه رسید و به او گفت از منوچهر و زو و نوذر و کیقباد هیچ یک آهنگ مازندران نکردند:

چه آن خانه دیو افسونگرست طلسم‌ست و بندست و جادوپرست

(همو، ج 2، ص 10، ب 115).

اما کائوس با غرور و خیره‌سری پاسخ زال را می‌دهد و می‌گوید که تو و رستم نگهبان ایران‌زمین باشید تا من به مازندران بتازم. زال شاه را بدروغ گفت و کائوس فردای آن روز:

بشد تا در شهر مازندران ببارید شمشیر و گرز گران
زن و کودک و مرد با دستوار نیافت از سر تیغ او زینهار
همی سوخت و غارت همی کرد شهر بیالود بر جای تریاک زهر

(همو، ج 2، ص 13-14، ب 173-175).

خبر به شاه مازندران رسید، یکی از دیوان مازندران به نام سنجه از این خبر رنجه شد. شاه بدو گفت نزد دیو سپید برو و آنچه بر سر مازندران آمد برایش بگو. دیو سپید گفت به دشمن همی تازم. همان شب ابر سیاهی آمد و چشم کائوس و لشکریان تاریک و نابینا شد. لشکر دیو سپید همه گنج را تاراج کرد و لشکریان ایران اسیر شدند. کائوس که درمانده بود، پیک نزد زال فرستاد و رستم برای نجات او از هفت خان می‌گذرد. خان نخست، شکار کردن رستم گور را و درگیری رخس با شیر؛ خان دوم، گرمازدگی و تشنگی رستم؛ خان سوم، آمدن اژدها بر بالین رستم و آمدن رخس و بیدار کردن او؛ خان چهارم، رسیدن رستم به سر چشمه و دیدن سفره‌های گسترده پر از گوسفند بریان و خورش جادو و زن جادوگر و کشتن او؛ خان پنجم، گرفتار کردن اولاد، پهلوان مازندرانی، سرزمین بُزگوشان و نرم‌پایان؛ رفتن رستم به کوه اسپروز، جایگاه تازش کائوس، به راهنمایی اولاد؛ خان ششم، جنگ رستم با ارزنگ دیو و آزادی کائوس و لشکریان پس از گذر از هفت کوه؛ و خان هفتم، جنگ با دیو سپید و کشتن او در غار بی‌انتها، درمان کوری کائوس با خون دل و مغز دیو سپید (دوستخواه، ص 44-45). آنگاه رستم به جنگ شاه مازندران شتافت و او را کشت. کائوس مهربان مازندران را فراخواند و پادشاهی آنجا را به اولاد واگذار و خود با سپاه سوی پارس نهاد:

همه شهر ایران بیاراستند می و رود و رامشگران خواستند

(فردوسی، ج 2، ص 63، ب 854).

کاوس در هاماوران

آنگاه کاوس با لشکریانش از ایران تا به توران و چین تاخت و رهسپار مکران شد و به بربرستان تاخت و پس از پیروزی به زابل نزد رستم رفت و یک ماه در آنجا ماند:

سپه را سوی زاولستان کشید به مهمانی پورِ دستان کشید
همی بود یک ماه در نیمروز گهی رود و می خواست و گه باز و یوز
(همو، ج 2، ص 69، ب 26-27).

مصر و شام دست به شورش برداشتند:

ز کاوس کی روی برگاشتند درِ کهتری خوار بگذاشتند
چو آمد به شاه جهان آگهی که انباز دارد به شاهنشهی
(همو، ج 2، ص 69، ب 32-33).

پس سپاه آراست:

سپه را ز هامون به دریا کشید بدان سو کجا دشمن آمد پدید
بی‌اندازه کشتی بدو در بساخت بر آشفست و چون باد لشکر بتاخت
(همو، ج 2، ص 69-70، ب 36-37).

کاوس با کشتی‌ها از راه دریا می‌خواست به مصر و بربر بتازد که به هاماوران (حمیر= یمن) رسید:

به پیش اندرون شهر هاماوران به هر گوشه‌ای بر سپاهی گران
خبر شد بدیشان که کاوس شاه برآمد از آب زره با سپاه
(همو، ج 2، ص 70/42-41).

سپاه کاوس به خشکی رسید، بوق و کوس سپاه ایران برآمد و پهلوانان جلو تاختند و کاوس در قلب سپاه ماند، نخستین سپهدار هاماوران شمشیر و گرز گران بیفگند و از شاه زنهار خواست:

به پیمان که از شهر هاماوران سپهدد ساو و باژ گران
(همو، ج 2، ص 71، ب 68).

کاوس نیز گفت همه یکسره در پناه من‌اید، سپهدار هاماوران گفت که او را دختری است:

که از سرو بالاش زیباتر است ز مشک سیه بر سرش افسرست
(همو، ج 2، ص 72، ب 74).

کاوس کس فرستاد نزد سالار هاماوران که دخترش را بدو دهد. شاه هاماوران گفت که از همه دنیا تنها این دختر را دارد و کس «نتابم سر از رای و فرمان برون». آنگاه:

غمی گشت و سوداوه را پیش خواند ز کاوس با او سخن‌ها براند
(همو، ج 2، ص 74/ ب 102).
و ماجرا را برای او باز گفت و سودابه به ناچار پذیرفت و او را نزد شاه بردند و شاه نیز او را پسندید. بعدها کاوس که سخت شیفته سودابه می‌شود، با ماجرای عشق سودابه به سیاوش روبه‌رو می‌شود و در ارتباط با او سست‌رای است و:

با سست‌رای هر چه تمام‌تر چشم به دهان سودابه و سیاوش می‌دوزد و
میان آن دو در نوسان است. وقتی هم که نمی‌تواند حق را به پسر دهد، زیبایی و
حرکات و فتنه‌انگیزی سودابه پایش را سست می‌کند (حمیدیان، ص 258).

آنگاه شاه هاماوران کاوس را دعوت کرد و قصد داشت تا او را دستگیر کند. از بربرستان سپاهی آمد و کاوس و پهلوانان را به بند کشیدند. اما از قعر آب کوهی برآمد و دژی از کوهسار نمایان شد و کاوس و لشکریانش همراه پردگیان، از جمله سودابه، بدان جا شدند. سپاه ایران چون دیدند که کاوس به بند کشیده شد، به ایران رهسپار شدند. در ایران آشوب شد و افراسیاب با ترکان بدانجا لشکر کشید. تازیان نیز از ترکان شکست خوردند. ایرانیان گسسته شدند و:

دو بهره سوی زاولستان شدند به خواهش بر پور دستان شدند
که ما را ز بدها تو هستی پناه چو کم شد سر و تاج کاوس شاه
دریغ است ایران که ویران شود کنام پلنگان و شیران شود
(فردوسی، ج 2، ص 81، ب 193-195).

رستم آهنگ جنگ کرد و از راه دریا و با کشتی سپاهی گران به مرز هاماوران رسید:

به تاراج و کشتن بیاراستند از آزرمل‌ها بیاراستند
(همو، ج 2، ص 83، ب 219).

رستم شاه شام و بربرستان را شکست داد و کاوس و پهلوانان را از دژ رهانید. خبر به گوش افراسیاب رسید:

چنین گفت کایران دو رویه مراست ببايد شنیدن سخن‌های راست

که تور فریدون نیای من است همه شهر ایران سرای من است
(همو، ج 2، ص 91-92، ب 320-321).
کاوس چون گفتار افراسیاب را شنید، به پیکار او لشکر آراست:

بیامد سوی پارس کاوس کی جهانی به شادی نو افگند پی
بیاراست تخت و بگسترد داد به شادی و رامش در اندرگشاد
(همو، ج 2، ص 93، ب 334-335).
جنگ کیکاوس در هاماوران به ماجرای هوخشتره، پادشاه ماد (625-585، پ.م.)، همانند است. به گزارش هرودوت (کتاب یکم، بخش 73)، کیاکسار (هوخشتره) تربیت فرزندان خود را به سکاه و اگذار می‌کند. در شاهنامه (ج 2، ص 207 بیت 72 به بعد) نیز آمده که کیکاوس تربیت فرزند خود، سیاوش، را به رستم سکایی وامی‌گذارد. کیاکسار مردی بس تندخو بود. در شاهنامه (ج 2، ص 145، ب 333) نیز کیکاوس مردی تندخوست. بنا به گزارش هرودوت (کتاب یکم، بخش 74)، میان کیاکسار و آلیات، پادشاه سارد، بدین سبب جنگ درگرفت که برخی از سران سکاه خشم کیاکسار را برانگیخته بودند، به آلیات پناه بردند و آلیات آنها را به کیاکسار تسلیم نکرد. این گزارش هرودوت نیز ما را تا حدی به یاد جنگ کیکاوس با پادشاه هاماوران (فردوسی، ج 2، ص 67-101) می‌اندازد. کیکاوس پس از پیروزی بر شاه هاماوران، دختر او سودابه را به زنی می‌گیرد. این جنگ شش سال طول کشید تا آنکه در سال ششم روزی در میان جنگ، ناگهان روز به تاریکی شب شد (تاریخ این گرفتگی خورشید 28 مه 585 ق.م است). مادی‌ها و لیدی‌ها این واقعه را به فال بد گرفتند و صلح کردند و برای تحکیم صلح، آلیات دختر خود، آریه‌نیس، را به آستیاز، پسر کیاکسار داد (خالقی‌مطلق، ص 255-256).

کاخ افسانه‌ای

کاوس از سویی، قدرت‌های شگرف داشت. کاخی افسانه‌ای در کوه البرز ساخت، به آسمان رفت و همانند کویه اوشنس هندی، بر زمان و مرگ چیرگی داشت و از نوشدارو بهره‌مند بود که در اینجا به آنها می‌پردازیم. بنا به شاهنامه، کاوس:

یکی جای کرد اندر البرز کوه که دیو اندر آن رنج‌ها شد ستوه

بفرمود تا سنگ خارا کنند دو خانه پر از دانه اندر کنند
بیاراست آخر به سنگ اندرون ز پولاد میخ و ز خارا ستون

در واقع هفت کاخ تو در تو ساخت که دو خانه از سنگ خارا تا آخور برای اسبان جنگی و استران باشد (فردوسی، ج 2، ص 93، ب 342-344)، دو خانه دیگر از آبگینه ساخت و به هر جایش زبرجد نشاند برای جای خرام و خورش (ج 2، ص 94، ب 346)؛ دو خانه دیگر برای نگهداری سلاح جنگی از نقره پالود، یکی کاخ زرین برای تختگاه که بر ایوانش با یاقوت و پیروز منقوش کردند (ج 2، ص 94، ب 348-350)، ساختن این کاخ که دیوان در ساختن آن نقش داشتند (میرعابدینی و صدیقیان، ج 2، ص 40)، نشان از قدرت جادویی کاوس می‌دهد، چنان که کویه اوشنس هندی نیز از چیره شدن بر مرگ و سرنوشت بهره‌مند بود. یعنی زندگی دوباره بخشیدن به جوان مرده یا زخم‌دیده و درمان پیری از راه جوان کردن جاودانه که ویژه ایزدان است، دومی‌یل (ص 111) آورده که:

وی (کویه اوشنس) جنگجویان مرده و شاگرد کشته خویشت را جوانی بخشید و نیز پیران را جوان ساخت. اما نیروی دوم او اساساً نه از سر لطف که پادافره خطاکاران جوانی بود که با پیری ناگهانی مجازات می‌شوند، به دیگر سخن، نیروی وی دقیقاً آن بود که فرآیند طبیعی پیر شدن را به خواست خود سرعت می‌بخشید یا مسیر آن را واژگونه می‌کرد. از متون پهلوی و فارسی برمی‌آید که کوی اوسن ایرانی نیز از همین نیرو برخوردار بوده است (همو، ص 112).

از سوی دیگر، بنا به شاهنامه، کاوس از دادن نوشدارو به رستم برای درمان زخم سهراب سرباز می‌زند، زیرا از بهبود سهراب که می‌تواند یاور رقیب او (رستم) باشد در هراس است. این پیوند کاوس و رستم به گونه رقابت شخصی درمی‌آید و این مضمون گرچه غم‌انگیز می‌گردد، اما گستره خود را از دست می‌دهد، این نشان می‌دهد که:

کاوس به رغم اینکه به صورت شهریار درمی‌آید، ویژگی جادوگری را نیز که همانا در اختیار داشتن داروی درمان‌بخش زخم بس مرگبار باشد، حفظ کرده است. این ویژگی باید از دوره پیش از تاریخ بدو رسیده باشد که در آن، پیش نمونه وی همچون کویه اوشنس هندی نیز باید جادوگر بوده باشد (همو، ص 110).

سفر آسمانی کاوس

روزی ابلیس با دیوان انجمن کرد و گفت:

یکی دیو باید کنون نغزدست	که داند ز هر گونه رای و نشست
شود، جان کاوس بی‌ره کند	به دیوان بر این رنج کوتاه کند
بگرداندش سر ز یزدان پاک	فشاند بر آن فرّ یزدانش خاک

(فردوسی، ج 2، ص 95، ب 359-361).

همه از کاوس بیم داشتند به جز دیوی دژخیم که برخاست و گفت که این کار به دست من برآید، پس از خویش غلامی نکو ساخت و روزی که کاوس به شکار رفته بود، پیشش زمین بوسه داد و دسته‌گلی نثار او کرد و:

چنین گفت کین فرّ زیبای تو	همی چرخ گردان سزد جای تو
به کام تو شد روی گیتی همه	شبان‌ی و گردنکشان چون رمه

(همو، ج 2، ص 95، ب 367-368).

پس، شایسته است که تو سالار خورشید و ماه و سپهر شوی، شاه وسوسه شد و:

گمانش چنان بُد که گردان سپهر	ز گیتی مرو را نموده است چهر
------------------------------	-----------------------------

(همو، ج 2، ص 96، ب 373).

پس شاه فرمود شب‌هنگام سوی لانه عقاب روند و بچه‌عقaban را بردارند و آنها را بپرورانند، چون عقaban بزرگ شدند و نیرو گرفتند، دستور داد تختی بسازند و چهار عقاب دلاور بر تخت استوار بست و بر پهلوی تخت ران، بره بست برای خوراک آنان و خود بر آن نشست، آنگاه عقaban:

ز روی زمین تخت برداشتند	ز هامون به ابر اندر افراشتند
پریدند بسیار و ماندند باز	چنین باشد آن را که گیردش آز

(همو، ج 2، ص 97، ب 389-390).

اما پس از چندگاهی خسته شدند و آنها را نیرویی نماند و از ابر سیاه نگون‌سار گشتند و تخت شاه از هوا «سوی بیشه شیرچین و آمل» فرو افتاد (همو، ج 2، ص 97، ب 392-393). کاوس درون جنگل بماند و از کرده خویش پشیمان بود تا آنکه رستم و گیو و طوس از

او آگاهی یافتند و به یاری‌اش شتافتند. گودرز او را نکوهش کرد:

به دشمن دهی هر زمان جای خویش نجویی به کس بیهده رای خویش
سه بارت چنین رنج و سختی فتاد سرت زآزمایش نگشت اوستاد

(همو، ج 2، ص 98، ب 405-406)

آنگاه کاوس چهل روز پیش یزدان به خاک افتاد و ابراز پشیمانی کرد و از شرم از کاخ بیرون نرفت و «چو بگذاشت یکچند گریان چنین / ببخشود بر وی جهان آفرین» (همو، ص 99، ب 426). اما نکته جالب اینجاست که کاوس با همه بی‌خردی‌ها و گناهانی که از او سر می‌زند، در پایان بخشوده می‌شود و «گناه وی همانند گناه جم نابخشودنی نیست». کاوس این فرصت را می‌یابد تا از گناه خود پشیمان شود، اگرچه امتیاز خود را که جاودانگی است، از دست می‌دهد. سرانجام، شهریاری را با عزت به نوه‌اش وامی‌گذارد و با آرامش درمی‌گذرد (دومزیل، ص 92).

کاوس در متون کهن عربی و فارسی

کاوس در *مجم‌التواریخ* (ص 417) و *دخرد* (بدخرد)، و در *آثارالباقیه* (ابوریحان بیرونی، ص 149) نمرود لقب گرفته است. در *مجم‌التواریخ* (ص 45-46) آمده است که کیکاوس به مازندران رفت:

افراسیاب ایران زمین را گرفته بود. بعضی گویند بازگشت و دیگر روایت آن است که به سواد بغداد رستم با وی حرب کرد و سوی ترکستان تاختش.

بنا بر *زین‌الخبار* (گردیزی، ص 9) به جای اولاد، سوداوه (سودابه) راهنمای رستم در شکست دیوان مازندران است و به گفته او «جگر آن جادوان بسایند و آب آن اندر چشم ایشان کنند» در *خبارالطوال* (دینوری، ص 30) و *تاریخ طبری* (ج 2، ص 424) آمده که کیکاوس پس از صعود به آسمان و افتادن از آسمان به جنگ سرزمین یمن رفت. بنابر *غررالسیر*، کیکاوس زمانی در بلخ درنگ کرد تا آنکه دیوی در چهره جوانی خوشروی و نیکوکار همراه نوازندگانی بر او درآمد. کیکاوس سرگرم باده‌گساری بود که دیو در میان نواختن ساز و آواز، سرورش را به ستایش از یمن کشاند و کیکاوس را برانگیخت و به سوی یمن

کشانید. این توصیف به تقلید از توصیفی است که در شاهنامه برای زمینه‌سازی تازش به مازندران آمده است (ثعالبی، ص 114). نام پادشاه یمن نیز آورده می‌شود:
پادشاه آنجا ذوالاذغار بن ذومنار پور ائش حمیری بود... که ناگزیر به آشتی تن داد... و دخترش سُدعی را که به فارسی به سودابه نامور شد، به زناشویی او درآورد (همو، ص 115).

بنا به زین/الخبار (گردیزی، ص 10)، کیکاوس ولایت سیستان و نیمروز و کابل و زابلستان را به رستم بخشید و بدو گفت که هرچه از هندوستان بگیرد، او را باشد و بدین جمله او را منشور داد (میرعابدینی و صدیقیان، ص 59). بنا بر گفته حمزه اصفهانی و مقدسی، کاخ کاوس به نحوی بنا شده بود که می‌توانست خودبه‌خود به سوی آسمان بالا رود. بنا بر روایت دیگر، کاوس از کاخ خود به یاری دستگاه و وسیله ساحرانهای به آسمان صعود کرد و این وسیله را بعضی صندوق یا تختی که عقابان و کرکسان به بالا می‌بردند، توصیف کرده‌اند. اما کاوس بر زمین سقوط می‌کند و رستم نجاتش می‌دهد. نمونه‌چنین سفری در داستان‌های سامی به نمرود نسبت داده شده است (قلی‌زاده، ص 322-323). سرآورده هفت رنگ کاوس با فرش‌های رنگارنگ پوشانده شده است. درفش او نقش خورشید دارد و بر سر درفش، ماه زرین جای دارد و غلاف آن بنفش است و در میدان نبرد، در قلب سپاه جای می‌گیرد (میرعابدینی و صدیقیان، ج 2، ص 42-43).
در تاریخ بلعمی (ج 1، ص 600) آمده است:

چون این شارستان ویران شد، گفت مرا چاره نیست تا بر آسمان روم و ستارگان و ماه و آفتاب را ببینم. پس طلسمی بکرد و به هوا بر آمد، از قوت و دانش که او را بود، و لختی بر شد و چند کس با کیکاوس بر شدند. چون به آنجا رسیدند که ابر است، آن بند طلسم بشکست و فرو افتاد و همه بمردند و مکر کیکاوس که او تنها بماند و لیکن هیبتش بشد (نیز نک: میرعابدینی و صدیقیان، ج 2، ص 31-32).

کاوس پس از صعود از آسمان و افتادن بر زمین، پشیمانی می‌شود و چهل روز به نیایش و توبه بر خاک می‌نشیند و یزدان داستانی کرد و از کاخ بیرون نرفت. خون می‌گریست، آمرزش می‌طلبید... چون چندی گذشت، خدای او را بخشید و او دادگری آغاز کرد، آبادان جهان، در برخورد با رستم ابراز پشیمانی کرد و خاک بر دهان ریخت (همو، ص 31-32). گردیزی (ص 10) نیز این نکته را تأیید می‌کند و می‌گوید:

بعد از افتادن از آسمان دردمند شد و از آن کرده پشیمان گردید. پس جامه درشت پوشید و بر پلاس درشت نشست و هیچ نخنید، سوی آسمان نگریست و گوشت نخورد و مجامعت نکرد و بسیار گریست بر کرده‌های خویش. از اینجا پیداست که کیکاوس به عزم نبرد با خدایان برنخاسته است و در نبرد کیهانی شرکت ندارد و تنها برای کسب قدرت، آسمان‌پیمایی می‌کند. چون نامیرایی تنها از آن ایزدان است.

از این گذشته، بنا به روایات تاریخی، کیکاوس در ساختن شهرها و معابد و ساختن کشتی و زورق نیز مشارکت دارد. بنا به *مروج‌الذهب* (مسعودی، ج 1، ص 227)، شهر کشمیر را کیکاوس در دیار هند بنیاد کرد. بنا به *تاریخ طبری* (ج 2، ص 423-424):

کیکاوس فرمان داد تا شیطان‌ها شهری برای وی ساختند و آن را کیدر (کیکدر، کنکدر) و به قولی قیقذور (قیقذون) نام کرد احتمالاً همان کنگ دژ) و طول شهر هشتصد فرسنگ بود و بگفت تا حصار از نقره و حصار از طلا به دور شهر برآرند و شیطان‌ها شهر را با هم چهار ماه و خزینه و مال و مردم میان آسمان و زمین می‌بردند.

بنا به *زین‌الخبار* (گردیزی، ص 9)، او:

شهری بنا کرد از روی شرق و آن را کیکرو نام کرد و هفت شهر دیگر بنا کرد و سمرقند را او بنا کرد و سیاوش تمام کرد (میرعابدینی و صدیقیان، ص 40-41).

کیکاوس همچنین:

کشتی و زورق بی‌اندازه ساخت و لشکر را بر آنها نشاند. هزار فرسنگ راه بود اگر با پا آن را می‌پیمودند (همو، ص 129).

بنا بر *ملل و نحل* (شهرستانی، ص 428):

معابد معروف مجوسی که به نام هفت اختر بنیان گذاشته شده بود، یکی از آنها معبد فارس است، دیگری معبدی در مولتان هند و دیگر معبد سدوسان در هند... و هفتمین آنها معبد کاووسان که کیکاوس آن را به نام آفتاب در شهر فرغانه به شکل شگفت‌انگیزی بنا کرد.

در *صورة‌الارض* (ابن حوقل، ص 43) آمده:

آتشکده‌ای در شاپور فارس معروف به سپوخشین (سیاوشان) است و دیگری در شاپور مقابل در ساسان معروف به جنبذ کاوس (گنبد کاوس) است (نیز نک: میرعابدینی، صدیقیان، ج 2، ص 42-43).

بنابر کتاب دکتر یاحقی:

از کاوس بیشتر به عنوان مظهر قدرتی که با همه تسلط و شکوه در برابر جهان، ناچیز و رفتنی است یاد شده و به بسیاری از حوادث زندگی افسانه‌ای او نیز اشاره شده است. از جمله در شعر حافظ آمده: که آگه است که کاوس و کی کجا رفتند / که واقف است که چون رفت تخت جم بر باد (ص 657-658).

منابع:

- ابن حوقل، محمد، صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1345.
- ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، امیر کبیر، تهران، 1363.
- انکلساریا، ت. د.، بندهشن (متن پهلوی)، بمبئی، 1908م.
- بندهش، گزارش مهرداد بهار، توس، تهران، 1364.
- بهار، مهرداد، جستاری در فرهنگ ایران، ج 2، اسطوره، تهران، 1386.
- پورداود، ابراهیم، تعلیقات بر یشت‌ها، نک همین منابع: یشت‌ها.
- ثعالبی مرغنی، حسین بن محمد، شاهنامه کهن، پارسی غرر السیر، ترجمه سید محمد روحانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، 1372.
- جلالی نائینی، محمدرضا، گزیده سرودهای ریگ‌ودا، سیمرغ، تهران، 1348.
- حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، مرکز، تهران، 1372.
- خالقی مطلق، جلال، سخن‌های دیرینه، به کوشش علی دهباشی، افکار، تهران، 1388.
- دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1346.
- دوستخواه، جلیل، گزارش هفتخان رستم بر بنیاد داستانی از شاهنامه فردوسی، ققنوس، تهران، 1381.
- دومزیل، ژرژ، بررسی اسطوره کاووس در اساطیر ایرانی و هندی، برگردان شیرین مختاریان و مهدی باقی، قصه، تهران، 1384.
- روایت پهلوی، به کوشش مهشید میرفرخایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، 1367.
- زند و هومن یسن، به کوشش محمدتقی راشدمحصل، پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی، تهران، 1370.
- سرکاراتی، بهمن، سایه‌های شکارشده، قطره، تهران، 1378.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، دارالمعرفه، بیروت، 1975م.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1352-1354.

- عادل، محمدرضا، فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه، صدق، تهران، 1372.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی‌مطلق، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران، 1386.
- قلی‌زاده، خسرو، فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی، کتاب پارسه، تهران، 1387.
- کریستن‌سن، آرتور، کیانیان، برگردان ذبیح‌الله صفا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1355.
- گردیزی، عبدالحی، زین‌الخبار، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، 1347.
- گزیده‌های زادسپرم، به کوشش محمدتقی راشدمحصل، پژوهشگاه علوم انسانی و تحقیقات فرهنگی، تهران، 1366.
- مجمل‌التواریخ و القصص، طلایه، تهران، 1379.
- مسعودی، علی بن حسین، مروج‌الذهب و معادن‌الجواهر، دارالاندلس، بیروت، 1385ق.
- میرعابدینی، ابوطالب و مهین‌دخت صدیقیان، فرهنگ اساطیری حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام، ج 2، کیانیان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، 1386.
- میرفرخایی، مهشید، «کاووس»، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، 1390.
- مینوی خرد، به کوشش احمد تفضلی، توس، تهران، 1364.
- هرودوت، تاریخ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، 1350.
- یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، فرهنگ معاصر، تهران، 1386.
- یشته‌ها، به کوشش ابراهیم پورداوود، انتشارات طهوری، تهران، 1347.
- Bartolomae, C., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961.
- Gershevitch, I., *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959.